

آزادی و خودتعیین بخشی فرد در فلسفه هگل

* الناز عباسی

** محمد خیری

DOI: 10.22096/EK.2023.1999248.1503

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۶]

چکیده

مسئله آزادی همواره یکی از مهم‌ترین مسائل در طول تاریخ فلسفه بوده است. با ظهور مدرنیته، آزادی فرد به‌طور خاص به امری محوری و چالش‌برانگیز بدل شد؛ زیرا آزادی مطلق فرد، تکثری به همراه دارد که لاجرم ضرورت سیستم را به چالش می‌کشد. ادعای مقاله پیش رو این است که با تعریف آزادی فرد برحسب خودتعیین بخشی در فلسفه هگل می‌توان آزادی فرد را به نحوی حفظ کرد تا در آشتی با نظم و ضرورت سیستم قرار داشته باشد. در همین راستا، در بخش نخست ضمن تقریر نظریه خودتعیین بخشی می‌کوشیم مفاهیم و لوازم مختلف آن را استنباط و تحلیل کنیم و به اشکال مختلفی که فرد در سیستم پدیدار می‌شود بپردازیم، بنابراین نشان می‌دهیم افراد می‌توانند در اصل وجود سیستم، در حفظ آن، در چگونگی صورت‌بندی آن و دگرگونی سیستم مشارکت داشته باشند؛ سپس می‌کوشیم به کمک تجمیع شواهد، براهینی بر عدم مصادره فرد از سوی سیستم اقامه کنیم و به ارزیابی این نظریه بپردازیم. در بخش دوم نیز به برخی اشکالات پاسخ می‌دهیم. نتیجه این است که با نظریه آزادی برحسب خودتعیین بخشی تنش میان آزادی فرد با ضرورت سیستم به میانجی عقلانیت در روش دیالکتیکی مبتنی بر وابستگی متقابل آزادی فرد با ضرورت سیستم پاسخ داده می‌شود و بر همین اساس، آزادی فرد تا حدود قابل اعتنایی در برابر ضرورت سیستم حفظ می‌شود.

واژگان کلیدی: خودتعیین بخشی؛ آزادی فرد؛ فرد و سیستم؛ سیستم ارگانیستی؛ ضرورت هگلی؛ عقلانیت هگلی

* کارشناسی ارشد فلسفه، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: ee.abbasi1994@gmail.com

Email: kheyeri@mofidu.ac.ir



** استادیار، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران.

۱- مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل در طول تاریخ فلسفه مسئله آزادی و به‌ویژه آزادی فرد است که همواره به انحای مختلف توجه فیلسوفان را به خود جلب کرده است. به تعبیری یکی از پرسش‌های مهم این است که آزادی چگونه عملی می‌شود؛ درحالی‌که به بی‌نظمی ختم نشود؟ این چالش برآمده از این است که اگر تمامی افراد در محقق کردن خواسته‌های خود آزاد باشند، در میان اراده‌های افراد به دلیل تفاوت در شرایط و منافع آن‌ها تراحم ایجاد می‌شود و این تراحم، سبب نوعی از بی‌نظمی و بی‌قانونی است. در مقابل، اگر به دلیل تعارض در میان اراده افراد، سیستم را بر افراد مقدم کنیم تا سیستم استعاره‌ای از اراده و محافظ منافع تمامی افراد باشد، تقدم سیستم منجر به استبداد و سرکوب افراد می‌شود؛ زیرا یا به سیستمی خودکامه می‌انجامد یا در بهترین حالت، خواست سیستم تنها نماینده معدودی از افراد است، نه تمام افراد. به عبارت دقیق‌تر، با اصالت فرد، بی‌نظمی و با اصالت سیستم، سرکوب رخ می‌دهد. بنابراین، مسئله اصلی این نوشتار این است که چگونه می‌توان آزادی فرد را بدون رخداد بی‌نظمی تضمین کرد؟ و به تعبیر دقیق‌تر حدود آزادی افراد در سیستم اجتماعی دقیقاً چیست؟

ادعا این است که چنانچه به آزادی فرد برحسب خودتعیین‌بخشی توجه کنیم، می‌توانیم با تحلیل نظریه خودتعیین‌بخشی به پاسخ قابل‌اعتنایی برای این چالش دست یابیم. در همین راستا می‌کوشیم یک صورت‌بندی از نظریه خودتعیین‌بخشی ارائه دهیم و در ادامه مقدمات و شواهد موجود در آن را استنباط و تحلیل کنیم. سپس با نگاهی جزئی‌تر به این پرسش پاسخ می‌دهیم که انحاء پدیداری اراده خودتعیین‌بخش در سیستم مورد نظر هگل به چه نحو است؟ در ادامه با جمع شواهد اثبات کنیم بر اساس این نظریه، فرد به نفع سیستم مصادره نمی‌شود. در پایان با تفسیری که از آزادی فرد در فلسفه هگل دادیم، تلاش می‌کنیم به برخی اشکالات پاسخ دهیم.

بنابراین، ما در نظریه خودتعیین‌بخشی به چیستی آزادی فرد و نحوه آن می‌پردازیم و به تعبیری می‌کوشیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: فرد هگلی و آزادی چگونه است؟ سیستمی که از منظر هگل فرد را سرکوب نمی‌کند چه سیستمی است؟ فرد چه نسبتی با این سیستم دارد؟ و او دقیقاً به چه معنایی با سیستم مشارکت می‌ورزد؟

اغلب آثار پژوهشی که در رابطه با مفهوم آزادی در فلسفه هگل نوشته شده با نگاهی کلی به تعریف آزادی با تکیه بر فلسفه تاریخ هگل بوده است؛ مانند مقاله (بوربوری و دیگران،

۱۴۰۱^۱ که به آزادی در کتاب پدیدارشناسی روح توجه کرده و مقاله (مهرنیا، ۱۳۸۷)^۲ که به مسئله آزادی بر اساس «دایرةالمعارف علوم فلسفی» پرداخته است. پژوهش‌هایی که در رابطه با آزادی با تکیه بر کتاب عناصر فلسفه حق انجام شده نیز همچون مقاله‌های (باقرزاده مشکى‌باف، ۱۴۰۱)^۳ و (باقرزاده مشکى‌باف، ۱۴۰۰)^۴ از آزادی به نحو کلی بحث کرده و آزادی فرد به نحو تبعی نتیجه کار او بوده است. همچنین مقاله (سفیدخوش، ۱۳۸۶)^۵ در باب تفسیر لیبرالیستی راولز از هگل است که بنا به اقتضای موضوع فقط در چند سطر کوتاه به دیالکتیک اراده خودتعیین‌بخش می‌پردازد و ورود جدی حتی در تعریف این دیالکتیک هم محسوب نمی‌شود. کتاب (پولادی، ۱۳۸۱)^۶ علیرغم اینکه با این مقاله اشتراکات بیشتری دارد، همچنان تفاوت‌های قابل توجهی دارد؛ زیرا این کتاب به دولت عقلانی نزد هگل پرداخته و به مسئله آزادی فرد، به صورت اجمالی پرداخته است، درحالی‌که آزادی فرد موضوع اصلی این مقاله است و با نگاهی مفصل‌تر تبیین می‌شود. علاوه بر این، توجه به قابلیت نظریه خودتعیین‌بخشی برای تحلیل و اثبات مبحث بسیار مهم آزادی فرد در فلسفه هگل به واسطه واکاوی ابعاد مختلف این نظریه و استنباط لوازم آن از نکات متمایز این مقاله از پژوهش‌های پیشین است.

۲. نظریه آزادی فرد برحسب خودتعیین‌بخشی

در این بخش ضمن تقریر نظریه خودتعیین‌بخشی می‌کشیم مفاهیم و لوازم مختلف آن را استنباط و تحلیل کنیم و به اشکال مختلفی که فرد در سیستم پدیدار می‌شود بپردازیم؛ سپس می‌کشیم به کمک تجمیع شواهد، براهین مختلف در عدم سرکوب و مصادره آزادی فرد به نفع سیستم را بیان و تحلیل کنیم. در نهایت به ارزیابی این نظریه می‌پردازیم.

۱. خشایار بوربوری، حسینعلی نودزی و رضا شیرزادی، «مفهوم آزادی در نظریه سیاسی هانا آرنست و فردریش هگل»، *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ۵، شماره ۷ (مهر ۱۴۰۱): ۳۹۸-۴۱۰.

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.296945.2043>

۲. حسن مهرنیا، «مراتب تجلی روح در تاریخ: درآمدی بر دایرةالمعارف علوم فلسفی هگل»، *فلسفه دین*، ۶، شماره ۶ (زمستان ۱۳۸۷): ۹۵-۱۲۷. <https://sid.ir/paper/457429/fa>.

۳. محسن باقرزاده مشکى‌باف، «بررسی نسبت و تمایز میان جامعه مدنی و دولت و چگونگی شکل‌گیری اراده عمومی در فلسفه سیاسی هگل»، *حکمت و فلسفه*، ۱۸، شماره ۶۹ (بهار ۱۴۰۱): ۷۹-۱۰۴. DOI: 10.22054/WPH.2022.62228.1997

۴. محسن باقرزاده مشکى‌باف، «تفسیر پیشگفتار هگل بر کتاب فلسفه حق و بررسی مؤلفه‌های اساسی فلسفه سیاسی او»، *پژوهش‌های فلسفی*، ۱۵، شماره ۳۴ (بهار ۱۴۰۰): ۴۱-۶۲. 10.22034/JPIUT.2020.41252.2651

۵. میثم سفیدخوش و یوسف شاقول، «نسبت نظریه عدالت راولز با فلسفه حق هگل»، *حکمت و فلسفه*، ۳، شماره ۴ (دی ۱۳۸۶): ۴۵-۶۴. <https://doi.org/10.22054/wph.2008.5741>

۶. کمال پولادی، *از دولت اقتدار تا دولت عقل در فلسفه سیاسی مدرن* (تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱).

۱-۲- تقریر نظریه خودتعیین بخشی

۱. از منظر هگل آزادی فرد برحسب خودتعیین بخشی به دست می آید.^۷
۲. خودتعیین بخشی فرایندی دیالکتیکی مبتنی بر سه دقیقه است که فرد از طریق آن جوهر حقیقی و عقلانی خود، یعنی آزادی را فعلیت می بخشد.^۸
۳. فرد در فرایند خودتعیین بخشی باید برای فعلیت بخشی به آنچه هست، هر آنچه در ابتدا «دیگری» و در تقابل با او است (همچون قوانین سیستم اجتماعی) به ساحت فهم آورده و به بخشی از نظام معرفتی خود تبدیل کند. فرد بدین ترتیب هم با خود این همان است و هم با «دیگری» بیگانه نیست.
۴. بنابراین، آزادی برحسب خودتعیین بخشی تنها به میانجی «دیگری» حاصل می شود.

۵. وجود «دیگری» در تعریف آزادی فرد منجر به وابستگی و عدم استقلال فرد نمی شود؛ زیرا خودتعیین بخشی مبتنی است بر فعالیت خودآگاهانه که سبب می شود فرد با فهم «دیگری» بر او چیره شده و او را از عنصری بیگانه به عنصری «از آن خود»، یعنی به بخشی از وجود خود بدل کند.

۲-۲- تحلیل برخی مفاهیم و لوازم نظریه خودتعیین بخشی

الف- دیالکتیک خودتعیین بخشی: از منظر هگل، اراده آزاد یعنی اراده ای که در پیشروندی دیالکتیکی سه دقیقه را طی می کند:

- دقیقه اراده نامتعیین و کلی: این آزادی به معنای بی علت بودن است؛ یعنی قدرت انتخاب کردن یا قابلیت دست کشیدن از اراده. فرد برای اینکه آزاد باشد، باید در ابتدا بتواند خود را از همه چیز منتزع کرده و کناره بگیرد؛ زیرا ما عاملی را که مجبور باشد؛ یعنی عاملی که توانایی دست کشیدن از محتوای اراده ای که از بیرون بر او تحمیل شده است را ندارد، آزاد نمی دانیم.^۹ بنابراین، زمانی که کسی اسلحه ای

7. David James, "Subjective Freedom and Necessity in Hegel's Philosophy of Right," *Theoria: A Journal of Social and Political Theory* 59, no. 131 (JUNE 2012): 42. <https://doi.org/10.3167/th.2012.5913104>.

۸. دیوید رز، راهنمای خواندن عناصر فلسفه حق هگل، ترجمه احمد موسوی خوئینی (تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۸)، ۸۷.

۹. رز، راهنمای خواندن، ۶۵-۶۸.

روی شقیقه ما گذاشته و از ما می‌خواهد تمام پول‌های خود را به او بدهیم، ما آزادی به معنای بی‌علت‌بودن را نداریم؛ زیرا اجبار او قدرت انتخاب را از ما سلب کرده است. از نظر هگل آزادی به معنای قدرت انتخاب سبب می‌شود فرد دست به هیچ انتخابی نزند، زیرا هر انتخاب و گزینشی به معنای محروم‌شدن از هر چیزی است که انتخاب نکرده است. «فرد در این هنگام هر آنچه او را محدود می‌کند و به اراده او محتوا می‌بخشد، رها می‌کند»؛^{۱۰} بنابراین چنین فردی، منتزَع از «دیگری» یا قوانین اجتماعی قرار دارد و تنها واجد آزادی انتزاعی است.

- **دقیقه اراده متعین و جزئی:** این دقیقه به معنای توانایی برآورده‌کردن محتوای معین‌شده و بی‌مانع‌بودن است.^{۱۱} فرد تنها زمانی می‌تواند در تاریکی شب راه برود که برق را روشن کند. تاریکی قدرت انتخاب او برای راه رفتن را سلب نکرده؛ بلکه مانع برآوردن انتخاب او شده است. در دقیقه اراده متعین، فرد دست به انتخاب یک امر جزئی می‌زند؛ زیرا بدون انتخاب تنها در موقعیت آزادی انتزاعی قرار دارد؛ اما این انتخاب با خودآگاهی همراه نیست؛ بنابراین متعلق انتخاب نسبت به فرد، «دیگری» و بیگانه است. فرد بنده امیال خود یا رانه‌هایی بیرون از خود همچون اراده سیستم است. همین امر سبب می‌شود این دقیقه به‌تئهایی آزادی حقیقی فرد را برآورده نکند.

- **دقیقه اراده خودتعیین‌بخش:** اراده خودتعیین‌بخش سنتزی از دو دقیقه قبل است. آزادی در این هنگام با این فرمول بیان می‌شود: «آزادی، اراده‌کردن چیزی است که متعین است؛ اما با خودبودن در این تعیین‌پذیری و بازگشت دوباره به امر کلی است».^{۱۲} به تعبیری، دقیقه سوم ارتقاء دو دقیقه قبل به مرتبه‌ای بالاتر است. این ارتقاء شامل ترکیبی از برخی عناصر در دقیقه‌های قبل است. بنابراین، فرد همچون دقیقه دوم، امری جزئی را اراده می‌کند؛ اما در این اراده کردن، همچون دقیقه اول با خود است؛ زیرا «دیگری» یا قوانین سیستم را «از آن‌خود» کرده و به بخشی از وجود خود بدل کرده است.

ب- فرد هگلی: نظریه خودتعیین‌بخشی یک لازمه در بیان ماهیت فرد و نحوه عمل او

10. G. W. F. Hegel, *Elements of the Philosophy of Right*, Trans. H. B. Nisbet, ed. Allen W. Wood (New York: Cambridge University Press, 1991), 38.

۱۱. رز، راهنمای خواندن، ۶۵.

12. Paul Franco, *Hegel's Philosophy of Freedom* (New Haven and London: Yale University Press, 1999), 162.

دارد. به این ترتیب که اگر فرد هگلی تنها با «از آن خود کردن» (دیگری) / سیستم آزاد است و به تعبیری اراده خودتعیین بخش ضرورتاً تجربه ای اجتماعی است،^{۱۳} پس لازمه این امر، وارد کردن کردن «دیگری» / سیستم در تعریف فرد است.

این بیان، یادآور آموزه ای ارسطویی است مبتنی بر اینکه انسان ذاتاً حیوان اجتماعی است. هگل فرد رها از اجتماع را ناپسندیده می داند؛ زیرا اگر اراده فرد، رها از سیستم اجتماعی باشد و به اراده خودتعیین بخش ارتقا پیدا نکند، یعنی همان اراده در دقیقه اول، به تعبیر هگل به امری ویرانگر و به حکومت وحشت و ترور ختم می شود.^{۱۴} به تعبیری مسئله هگل تحقق آزادی است و آزادی فرد را تنها در درون قوانین و نهادهای انسانی موجود در یک سیستم اجتماعی ممکن می داند.^{۱۵}

بنابراین، فردیت هگلی تنها زمانی به تمامه محقق می شود که اولاً، در جامعه باشد و ثانیاً، در جامعه «در خانه» یا نزد خویشتن باشد. «در خانه بودن»، یعنی فرد قوانین را خود آگاهانه انتخاب و «از آن خود» کند؛ به این ترتیب که فرد تلاش کند تا درباره «دیگری» مانند قوانین در یک سیستم اجتماعی بیندیشد و قوانین را در ذهن خود همچون امری عقلانی تفسیر کند. فرد در این هنگام از انتخاب خود بیگانه نیست و با خودش این همان است. به تعبیری باید «هر آنچه فرد می خواهد، دقیقاً همان چیزی باشد که انجام دادن آن در سیستم اجتماعی، بر حق یا عقلانی است»^{۱۶} تا عمل فرد نیز عقلانی شود.

ج- معنا و حدود آزادی و انتخاب: مفهوم عقلانیت و ضرورت آن از مهم ترین رکن آزادی به معنای امری است که با ضرورتی اجتناب ناپذیر وجود دارد و نمی تواند غیر از آنچه هست باشد. امر معقول مطابق حقیقت و خدشه ناپذیر است؛ مانند اصول ریاضیات که دو-دوتا چهارتا می شود و هیچ گاه غیر از این نیست. این معنا در مقابل امر تصادفی و امکانی است. امر تصادفی از علل وابسته به اوضاع و احوال بیرونی ناشی می شود و ضرورت بیرونی دارد؛^{۱۷} در حالی که امر معقول واجد ضرورتی درونی است.

اسپینوزا معتقد است اراده، قوه ای است که حق را تصدیق و باطل را انکار می کند. او به

۱۳. رابرت بی. بیپین، *ایدئالیسم هگل خشنودی های خود آگاهی*، ترجمه سید مسعود حسینی (تهران: کرگدن، ۱۳۹۸)، ۳۲۱-۳۲۲.

14. Hegel, *Elements*, 38-39.

15. Stephen Houlgate, *An Introduction to Hegel: Freedom, Truth and History* (Oxford: Blackwell, 2005), 195.

۱۶. رز، راهنمای خواندن، ۸۸.

۱۷. هگل، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت (تهران: شفیعی، ۱۳۷۹): ۲۹.

انتخاب در انسان قائل نیست؛ زیرا به ضرورت مطلق عقلانی قائل است و آنجایی که ضرورت عقلانی باشد؛ انتخاب در کار نیست. کانت به خودانگیختگی^{۱۸} در اراده باور دارد؛ بنابراین انتخاب در انسان را به رسمیت می‌شناسد. انتخاب نزد او به معنای ایجاد (create) است. هگل مفهوم ضرورت عقلانی را از اسپینوزا وام می‌گیرد؛ اما تلقی او از ضرورت و آزادی بر اساس معنای کانتی از خودانگیختگی^{۱۹} است. از منظر هگل انتخاب آزاد وجود دارد؛ اما چون این انتخاب از ضرورت عقلانی ناشی می‌شود، پس اساساً چیزی وجود ندارد تا انتخاب آن را ایجاد کند. در نتیجه انتخاب با جهتی غایت‌شناختی به تفسیر (exposition) درمی‌آید. تفسیر به معنای آوردن چیزی به ساحت فهم (bringing to an understanding) است؛ یعنی انتخاب، سبب فهمی از غایت خود می‌شود. بنابراین، آزادی در هگل مانند کانت علت نیست؛ بلکه آزادی به یک وضعیت (situation) تبدیل می‌شود؛^{۲۰} زیرا شخص آزاد کسی نیست که علت ایجاد چیزی می‌شود؛ بلکه کسی است که وضعیت وجودی او آزادی است. به تعبیری، انتخاب کردن شخص آزاد منجر به ایجاد یک سلسله پدیده‌ها نمی‌شود؛ بلکه فرد را در وضعیت خودآگاهی از عقلانیت خویش و آزادی قرار می‌دهد.

بنابراین، تعریف انتخاب فرد و آزادی او در نگاه هگل دو لازمه اساسی در تعیین حدود انتخاب دارد:

۱. انتخاب و عمل فرد نمی‌تواند بیرون از سیستم باشد. به تعبیری عمل فرد در بیرون از سیستم تخریب‌گر و ویران‌کننده است، زیرا فردیت فرد در درون سیستم ممکن می‌شود و طبیعتاً عمل او نیز در درون سیستم ممکن است.
۲. هر انتخاب دل‌خواهانه‌ای از سوی فرد جایز نیست؛ بلکه یک نوع از انتخاب و عمل خاص مدنظر است. انتخاب دقیقاً به این معنا است که فرد بفهمد اموری در جهان است که ظرفیت منحصر به فردی برای امکان خودتعیین‌بخشی افراد

۱۸. مفهوم خودانگیخته در فلسفه کانت ویژگی علت آزادی است، مبنی بر اینکه از هیچ علت سابق ناشی نشده و مستقل از تجربه است. (B 473)

۱۹. در واقع وجه جمع ضرورت اسپینوزا با خودانگیختگی کانتی برای هگل در اصل مفهوم انتخاب است. هگل مانند اسپینوزا انتخاب را یکسره رد نمی‌کند و مانند کانت انتخاب را به معنای ایجاد نمی‌داند، بلکه معنای خود را از انتخاب ارائه می‌دهد؛ یعنی انتخاب در معنای تفسیر. در بخش‌های آینده خواهد آمد که چگونه ضرورت هگلی به جبر اسپینوزایی ختم نمی‌شود.

20. Nathan Rotenstreich, *From substance to subject: studies in Hegel* (Springer Science & Business Media, 2012), 45-48.

دارند.^{۲۱} فرد اراده می‌کند تا خواست خود را مطابق با آن قوانین تنظیم کند و این کار را با تفسیر عقلانی آنها در ساحت فهم خویش انجام می‌دهد. فرد با این انتخاب این‌همان است و از آن بیگانه نیست. این نحو از انتخاب یا اراده همان اراده خودتعیین‌بخشی است که در دیالکتیک اراده آزاد، به‌مثابه سنتزی از دو دقیقه اراده نامتعیین و اراده متعیین از آن یاد شد. به این معنا که فرد قوانین سیستم را همچون دقیقه دوم انتخاب می‌کند؛ درحالی‌که از آن بیگانه نیست و همچون دقیقه اول با خود این‌همان است.

د- دیگری به‌مثابه سیستم ارگانستی: از آنجایی که آزادی افراد تنها به میانجی «دیگری» یا سیستم اجتماعی به دست می‌آید، بهترین سیستمی که از نظر هگل می‌تواند آزادی افراد را به نحو معقول محقق کند، سیستم ارگانستی است. این سیستم هم شرط امکان آزادی فرد است و هم محصول خودآگاهی افراد است. ویژگی‌های این سیستم از این قبیل است:

- در سیستم ارگانستی هیچ‌یک از کل و جزء منفعل و معلول نیستند؛ بلکه در تعامل با یکدیگر عمل می‌کنند؛ به نحوی که هم کل و هم اجزا از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و هر دو هم علت و هم معلول هستند.^{۲۲}

- کل و عامل‌های فردی به‌عنوان هویت‌های کاملاً خودبسنده در کنار یکدیگر وجود ندارند؛ بلکه آنها تنها از طریق همدیگر کامل هستند و نقش سازنده‌ای در آرایش یکدیگر ایفا می‌کنند.

- رابطه متقابل میان کل با جزء یک رابطه پویا است.

- در این سیستم اجتماعی، دولت و شهروندان به‌طور متقابل در رشد و خودآگاهی یکدیگر ایفای نقش می‌کنند. بنابراین، افراد به شکل‌های مختلفی از جمله در اصل ایجاد سیستم، در حفظ، در خودآگاهی و دگرگونی سیستم می‌توانند مؤثر باشند^{۲۳} (به این ویژگی در بخش بعدی پرداخته می‌شود).

از نظر هگل سیستم ارگانستی امکان زیست‌آزادانه و اخلاقی را برای افراد فراهم می‌کند

21. Frank B. Farrell, *How Theology Shaped Twentieth-Century Philosophy* (New York: Cambridge University, 2019), 131.

22. Sally Sedgwick, "The State as Organism: The Metaphysical Basis of Hegel's Philosophy of Right," *The Southern Journal of Philosophy* 39 (Spring 2001): 183. <https://doi.org/10.1111/j.2041-6962.2001.tb01850.x>.

23. Philip A. Quadrio, "Hegel's Relational Organicism: The Mediation of Individualism and Holism," *Critical Horizons* 13 (2012): 331-332. <https://doi.org/10.1558/crit.v13i3.317>.

و با نهادهای اجتماعی و سیاسی از بسط و تحقق شهروندان آزاد حمایت می‌کند.^{۲۴} این حمایت از افراد از طریق تعلیم و تربیت (Bildung) صورت می‌گیرد.^{۲۵} در حقیقت، سیستم افراد را توانا می‌کند نه اینکه فقط افراد را تبدیل به دندانه‌ای در چرخ جامعه کند. سیستم نه تنها زمینه لازم را برای آموزش آزادی، بلکه برای تحقق یا ابراز این آزادی نیز فراهم می‌کند. بنابراین، از منظر هگل برای ما کافی نیست بدانیم آزاد هستیم؛ بلکه یک جزء دیگر، وجود عینی آزادی در نهادهای اجتماعی و سیاسی است.^{۲۶}

۳-۲- انحای پدیدارشدن اراده فرد در سیستم ارگانیستی

یکی از مهم‌ترین لوازم نظریه خودتعیین‌بخشی، حضور «دیگری» در تعریف فرد است؛ زیرا آزادی افراد برحسب خودتعیین‌بخشی اساساً با «از آن خودکردن» «دیگری» محقق می‌شود و همچنان که گذشت، از «دیگری» به سیستم ارگانیستی و قوانین آن تعبیر شد. در این بخش با واکاوی نقش افراد در سیستم ارگانیستی و قوانین و نهادهای آن به حدود آزادی و عاملیت فرد نظری خواهیم افکند و این امر را تحت چهار عنوان بررسی می‌کنیم:

۱. نقش افراد در اصل ایجاد سیستم؛
 ۲. نقش افراد در حفظ سیستم؛
 ۳. نقش افراد در خودآگاهی و صورت‌بندی سیستم؛
 ۴. نقش افراد در دگرگونی سیستم.
۱. یکی از نقش‌های افراد در سیستم اجتماعی نقش آنها در اصل وجود سیستم است؛ زیرا سیستم به‌مثابه کل از اجزا ساخته شده و چنانچه افراد نباشند، سیستم هم نیست. بنابراین، افراد علت وجود سیستم هستند.
۲. افراد در حفظ سیستم مؤثر هستند، به نحوی که تأیید افراد سبب پایداری سیستم ارگانیستی و عدم رضایت افراد سبب تضعیف سیستم می‌شود.^{۲۷}

24. Thomas A. Lewis, "Beyond the Totalitarian: Ethics and the Philosophy of Religion in Recent Hegel Scholarship," *Religion Compass* 2 (July 2008): 560. <https://doi.org/10.1111/j.1749-8171.2008.00077.x>.

25. Frederick Neuhouser, "Hegel's Social Philosophy", in *The Cambridge Companion to Hegel and Nineteenth-Century Philosophy*, ed. Frederick C. Beiser (New York: Cambridge University Press, 2008), 223-224.

26. Lewis, *Beyond the Totalitarian*, 560.

27. Paul Franco, "Hegel and Liberalism," *The Review of Politics* 59, no. 4 (1997): 851. Doi: 10.1017/S0034670500028345.

۳. افراد از طریق خودتعیین بخشی در خودآگاهی و صورت‌بندی سیستم مؤثر هستند. هگل درباره دولت می‌گوید: «دولت، وجود بی‌واسطه خود را در عرف و وجود باواسطه‌اش را در خودآگاهی فرد در دانش و فعالیت فردی دارد، همانگونه که خودآگاهی... آزادی اساسی خود را در دولت به‌عنوان غایت و محصول فعالیت خود دارد».^{۲۸} دو استدلال برای اثبات چگونگی نقش افراد در صورت‌بندی و تعیین بخشی به سیستم می‌توان ارائه کرد:

استدلال اول

مقدمه اول: قانون برآمده از نیازهای افراد است.

مقدمه دوم: قانون به‌عنوان جوهر سیستم^{۲۹} استعاره‌ای از تمامیت سیستم است.

نتیجه: افراد به میانجی نیازهای خود در تمامیت سیستم حضور دارند.

توجه به شروطی که هگل برای مشروعیت قوانین قائل است، نمایانگر لزوم توجه به نیازهای افراد در قوانین است. هگل سه شرط برای مشروعیت قوانین بیان می‌کند:

۱- قانونی که وضع می‌شود، باید تعبیری از نیازهای انسان، عوامل جغرافیایی و تأثیرات تاریخی و سرشت مردمی خاص باشند. بنابراین، انسان‌ها نباید قوانین را بر جهان تحمیل کنند.

۲- به لحاظ اجتماعی اثربخش باشد.

۳- هر قانونی که نادیده گرفته شود، یا به اجرا گذاشته نشود و در آگاهی افراد جایگاه بارزی پیدا نکند، دیگر قانون نخواهد بود. بنابراین، قانون باید در عقل عملی شهروندان دولت ایفای نقش کند.^{۳۰}

در نتیجه، لزوم هماهنگی قوانین با نیازهای افراد از حضور با واسطه افراد در فرایند قانون‌گذاری و صورت‌بندی سیستم ارگانستی نزد هگل خبر می‌دهد.

استدلال دوم

مقدمه اول: فرد با خودتعیین بخشی به خود، ذات عقلانی خود را بالفعل می‌کند.

28. Quadrio, "Hegel's Relational Organicism," 325.

29. Richard Schacht, "Hegel on Freedom," in *Hegel: A Collection of Critical Essays*, ed. Alasdair C. MacIntyre (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1976), 302.

۳۰. رز، راهنمای خواندن، ۴۷-۴۸.

مقدمه دوم: قوانین تجسم فعلیت ذات عقلانی فرد است.

نتیجه: فرد با خودتعیین‌بخشی به خود به قوانین نیز تعین می‌بخشد.

مقدمه دوم نیازمند اثبات است. بنابراین، می‌توان آن را در استدلال زیر بدین نحو بیان کرد:

مقدمه اول: قوانین و نهادها، نظامی ذاتاً عقلانی هستند که نظام عقلانی خود را به شکلی انضمامی پدیدار می‌کنند.^{۳۱}

مقدمه دوم: جوهر یا ماهیت ذاتی (essential nature) فرد، عقلانی است.^{۳۲}

نتیجه: بنابراین، قوانین در یگانگی با ماهیت ذاتی فرد قرار دارند.

در توضیح استدلال دوم می‌توان گفت افراد با خودتعیین‌بخشی به خود به قوانین نیز تعین می‌بخشند؛ بدین نحو که اقتضائات هویت جمعی و نیازهای آن لحظه افراد در ظهور ویژه عقلانیت و در نتیجه در صورت‌بندی قوانین مؤثر است. البته همچنان که گذشت، عقلانیت امری است که به نحوی اجتناب‌ناپذیر و حتمی محقق می‌شود؛ اما این عقلانیت از منظر هگل تاریخی^{۳۳} و در حال تکامل است؛ بنابراین در هر لحظه تاریخ به ظهوری متفاوت می‌رسد.

به تعبیر دیگر، سیالیت و تاریخی‌بودن عقل هگلی سبب می‌شود علیرغم حتمیت و ضرورتی که دارد، بتواند در دیالکتیک و وابستگی با نیازهای افراد قرار داشته باشد. به‌همین ترتیب، تفسیر افراد، یعنی خودآگاهی آنها اقتضائاتی را فراهم می‌آورد که در چگونگی ظهور عقل مؤثر است. در نتیجه، عاملیت افراد در شیوه متفاوت خودآگاهی آنها متبلور می‌شود که این امر، عقلانیت و قوانینی جدید را سبب می‌شود. این عقلانیت جدید و برآمده از این افراد خاص، متفاوت از عقلانیت لحظه پیش یا پس از این افراد است. به نحوی که اگر این افراد کسانی دیگر بودند، صورت‌بندی قوانین در سیستم ارگانستی نیز متفاوت بود؛ زیرا نیازهای آنها و نحوه خودتعیین‌بخشی یا تفسیر آنها متفاوت بود.

به عبارت دیگر، ضرورت نزد کانت پیشینی است؛ بنابراین این ضرورت پیش از اراده فرد صورت‌بندی شده و حتمیت یافته است. یکی از نقدهای هگل به کانت در باب انتزاعی‌بودن چنین ضرورتی است. از نظر هگل ضرورت پیشینی هیچ نسبتی با لحظه اکنون ندارد؛

31. Schacht, "Hegel on Freedom," 302.

32. Schacht, "Hegel on Freedom," 303.

۳۳. هگل، عقل در تاریخ، ۲۹.

درحالی که باید آنچه ما به عنوان حقوق و آزادی‌های خود می‌شناسیم، وضعیت واقعی آگاهی و واقعیت مادی همان لحظه تاریخ را منعکس کند.^{۳۴} در نتیجه هگل به ضرورت تاریخی قائل است و معتقد است، مقولاتی که بر اساس آن حقوق و قانون وضع می‌شود باید در تار و پود ساختارهای اجتماعی و تاریخی عینیت داشته باشند^{۳۵} و به تعبیری ابژکتیو باشند. دغدغه هگل برای ابژکتیو و تاریخی کردن ضرورت عقلانی به دلیل اهمیتی است که برای دیالکتیک متقابل قانون با نیازهای افراد قائل است.

شاید بتوان تأثیر افراد در صورت‌بندی سیستم و تعیین‌بخشی به قوانین آن را مشابه رابطه دانش‌آموزان و معلم در فرایند آموزش دانست. در رابطه معلم با شاگردان، ممکن است معلم تأثیر شگرفی بر اجتماعی شدن و رشد دانش‌آموزان داشته باشد؛ اما این فقط دانش‌آموزان نیستند که در حال یادگیری و رشد هستند؛ بلکه معلم نیز در فرایند آموزش به واسطه تجربه‌ای که از تعامل با دانش‌آموزان پیدا می‌کند، دستخوش رشد و تحول می‌شود. به نحوی که چنانچه دانش‌آموزانی دیگر مقابل معلم قرار می‌گرفتند، تجربه معلم نیز جنس دیگری می‌داشت و او رشد دیگری را تجربه می‌کرد. در رابطه فرد با سیستم اجتماعی نیز افراد و سیستم با اعمالی متقابل در آگاهی و خودآگاهی یکدیگر نقش دارند.^{۳۶}

۴. در نهایت، افراد در دگرگونی سیستم نیز مؤثر هستند. از منظر هگل، افراد تنها موجوداتی پذیرنده و منفعل نیستند؛ بلکه می‌توانند سیستم را نقد کنند. البته این نقد تنها به نحو درون‌سیستمی مقبول است.^{۳۷} بنابراین، تغییراتی که فرد می‌تواند در سیستم اعمال کند تا آنجا پذیرفته است که در درون سیستم و گفتمان موجود در آن ریشه داشته باشد، یعنی برآمده از ساختارها و قوانین آن باشد. پس دگرگونی در سیستم تا آنجاست که سیستم برقرار بماند و در حدود معیارهای سیستم باشد. هگل تا آنجا به نقد افراد توجه دارد که اساساً سیستم را نه به واسطه صرفاً وجود داشتش، بلکه به واسطه توانایی‌اش برای متحمل شدن عمل عقلانی و نقادانه افراد موجه می‌داند.^{۳۸}

34. Sedgwick, *The State as Organism*, 183-184.

35. Frederick C Beiser, "Hegel, A Non-Metaphysician? A Polemic Review of H T Engelhardt and Terry Pinkard (eds), *Hegel Reconsidered*," *Hegel Bulletin* 16, no. 32 (Autumn/Winter 1995): 6. DOI: <https://doi.org/10.1017/S0263523200005504>.

36. Quadrio, "Hegel's Relational Organicism," 331.

۳۷. رز، راهنمای خواندن، ۵۸.

38. Lewis, *Beyond the Totalitarian*, 561.

البته هگل نقد بنیادین و برون‌سیستمی را در مواردی استثنایی و تنها از سوی کسانی که آنها را «فرد تاریخ جهانی» می‌نامد می‌پذیرد؛ زیرا بنا بر نگاه هگل تنها «افراد تاریخ جهانی» می‌توانند از افق محدود عصر فراتر بروند. بنابراین، هگل به صورت کلی نقد درون‌سیستمی را از سوی تمام افراد می‌پذیرد و نقد بنیادین یا به اصطلاح افراطی را تنها از سوی «فرد تاریخ جهانی» می‌پذیرد. از همین جا روشن می‌شود که هگل قائل نیست کسانی که علیه کلیت سیستم انقلاب می‌کنند، همواره خطاکار هستند. او سقراط و لوتر را ستایش می‌کند؛ زیرا سقراط و لوتر با سرپیچی از قدرت مستقر، سبب تعالی بشریت به سطحی والاتر شدند.^{۳۹}

نقش فعال افراد در سیستم و به‌ویژه امکان نقد آنها نشان می‌دهد، از منظر هگل سیستم بالفعل با تمام عقلانیتی که بر آن متصور است، تمام حقیقت نیست و بخشی از حقیقت را بالفعل می‌کند. روح هگلی [حقیقت] صرفاً چیزی انتزاعی و کلی است که به خودی‌خود هر قدر هم که فی‌نفسه حقیقی باشد، هنوز به‌طور کامل فعلیت نیافته است و با کردوکار آدمیان فعلیت می‌یابد^{۴۰} و در سیستم متجسم می‌شود. بنابراین، سیستم ارگانیک همواره در حال پیشرفت است و این نشانه‌ای بر تعامل سیستم ارگانیک با افراد است که خود را بر افراد تحمیل نمی‌کند؛ بلکه به تدریج و با عمل خودآگاهانه انسان‌ها به ظهور می‌رسد. به تعبیری رابطه سیستم با افراد یک وحدت منفی است و اضداد را بدون انحلال (dissolve) با هم آشتی می‌دهد؛^{۴۱} یعنی اینگونه نیست که وجود منحصر به فرد افراد در کل سیستمی هگلی مضمحل شود؛ بلکه چنانچه گذشت، وجود منحصر به فرد افراد در وجوه مختلفی از سیستم مؤثر است.

۲-۴- براهین عدم مصادره فرد از سوی سیستم

در این بخش می‌کوشیم از طریق تجمیع شواهد موجود در نظریه خودتعیین‌بخشی به شکل استدلالی اثبات کنیم چگونه تطبیق اراده با قوانین سیستم منجر به سرکوب فرد نمی‌شود.

استدلال ۱

مقدمه اول: سیستم اجتماعی حاصل تعینات خودمان است.^{۴۲}

۳۹. جان پلامناتز، شرح و تقدیمی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱)، ۱۸۰.

۴۰. فردریک بیزر، هگل، ترجمه مسعود حسینی (تهران: ققنوس، ۱۴۰۰)، ۴۱۸.

41. Mark C. Taylor, *Journeys to Selfhood: Hegel and Kierkegaard* (New York: Fordham University Press, 2000), 161-162.

42. Allen W. Wood, *Hegel's Ethical Thought* (New York: Cambridge University, 1990), 47.

مقدمه دوم: آنچه محصول عمل و تعینات ماست، نمی‌تواند در تعارض با اراده ما و تحمیل شده بر ما باشد.

نتیجه: در نتیجه، سیستم اجتماعی در تعارض با ما قرار ندارد.

استدلال ۲

مقدمه اول: سیستم، عمل آزادانه و عقلانی انسان را ممکن می‌سازد.

مقدمه دوم: وجود فردی انسان، آن چیزی است که عمل می‌کند.^{۴۳}

نتیجه: سیستم، فردیت انسان را ممکن می‌کند.

استدلال ۳

مقدمه اول: فرد در فرایند خودتعیین بخشی، اراده خود را با قوانین تطبیق می‌دهد.

مقدمه دوم: قوانین با ذات فرد یگانه است.

نتیجه: فرد در فرایند خودتعیین بخشی اراده خود را با ذات خود تطبیق می‌دهد.

استدلال سوم با اندکی تسامح یادآور آموزه کانتی در نظریه خودآیینی است؛ یعنی فرد تنها از قوانینی که عقل ساخته است پیروی می‌کند و چون این قوانین را عقل خود انسان ساخته است نه مرجعی دیگر، پس فرد خودآیین است. کانت معتقد است صرف پیروی از قوانین چنانچه آن قوانین از عقل محض برآمده باشد سبب دیگرآیینی نمی‌شود؛ زیرا فرد خودش با اراده خویشتن تصمیم می‌گیرد که از قوانینی که برآمده از عقل محض او است تبعیت کند. بنابراین، تبعیت از قوانین با آزادی فرد در تناقض نیست. بر همین اساس، از نظر هگل فرد زمانی واقعاً آزاد است که بفهمد در تعیین اعمال خود مطابق با این قوانین و نهادها، آنها را بر اساس همان دلیلی که ماهیت ذاتی او را تشکیل می‌دهد، تعیین می‌کند. نه چیزی بیگانه و بیرونی از او.^{۴۴}

بر همین اساس، یکی از راه‌هایی که می‌توان تضاد آزادی فرد با ضرورت سیستم را رفع کرد، به واسطه تبدیل ضرورت بیرونی به یک ضرورت درونی است. اجباری که قلمرو انتخاب ما را محدود می‌کند در حقیقت خوداجباری است و به تعبیری همان خودآیینی است؛ یعنی فرد خودش برای خودش قانون می‌گذارد و چون قانون‌گذار بیرون از او نیست، بنابراین این اجبار و ضرورت با آزادی

43. Robert B. Pippin, *Hegel's Practical Philosophy: Rational Agency as Ethical Life* (New York: Cambridge University Press, 2008), 158.

44. Schacht, "Hegel on Freedom," 303.

فرد هیچ منافاتی ندارد. تعبیر هگل اینگونه است: «آزادی که ضرورتی در درون خود نداشته باشد و ضرورت صرف بدون آزادی تعیین‌هایی هستند که انتزاعی و غیرحقیقی‌اند. آزادی ذاتاً انضمامی است. به نحو سرمدی درون خود تعیین می‌یابد و بنابراین در همان حال ضروری است». ^{۴۵} البته این معنا همچنان که گذشت در خودآیینی کانت دیده می‌شود. همچنین اسپینوزا هم معتقد است آزادی هنگامی تحقق می‌یابد که انگیزه برای عمل، تابع ضرورت درونی باشد. ^{۴۶}

استدلال ۴

مقدمه اول: جوهر انسان، بالقوه عقلانی است.

مقدمه دوم: جوهر انسان از طریق اراده آزاد بالفعل می‌شود.

نتیجه: عقلانیت بالقوه از طریق اراده آزاد بالفعل می‌شود.

نتیجه این استدلال از طریق استدلالی که در پی می‌آید، ادعای ما را اثبات می‌کند.

مقدمه اول: عقلانیت بالقوه از طریق اراده آزاد بالفعل می‌شود.

مقدمه دوم: هرچه با اراده آزاد بالفعل شود، منافاتی با اراده آزاد ندارد.

نتیجه: عقلانیت بالقوه، منافاتی با اراده آزاد ندارد.

استدلال ۵

مقدمه اول: آزادی فرد وابسته به ضرورت سیستم است؛ زیرا فرد تنها با تفسیر عقلانی قوانین سیستم آزاد است.

مقدمه دوم: ضرورت سیستم نیز وابسته به افراد است؛ زیرا ظهور عقلانیت در قالب قوانین یک سیستم، بر اساس اقتضائات درک خودآگاهانه افراد پدیدار می‌شود.

نتیجه: آزادی فرد با ضرورت سیستم در وابستگی متقابل قرار دارند.

بر اساس استدلال ۴ و ۵ ضرورت عقلانی هگل، برخلاف ضرورت اسپینوزا به جبر در انسان ختم نمی‌شود؛ زیرا هگل برخلاف اسپینوزا که آزادی را معادل ضرورت تلقی کرده است و تنها خدا را واجد آزادی می‌داند، بر وابستگی متقابل آزادی با ضرورت در فرایندی

۴۵. رز، راهنمای خواندن، ۷۸.

46. Rotenstreich, *from substance to subject*, 47.

دیالکتیکی تأکید دارد.^{۴۷} به تعبیری روش دیالکتیکی و تمسک به نظریه قوه و فعل ارسطویی سبب می‌شود تا هگل بتواند نقش همزمان آزادی فرد با ضرورت سیستم را به رسمیت بشناسد. به همین ترتیب علیرغم اینکه هگل نیز مانند اسپینوزا جوهر انسان را عقلانی می‌داند؛ اما به واسطه «نظریه قوه و فعل»^{۴۸} که از ارسطو اخذ کرده بر این باور است که عقلانیت جوهر به نحو بالقوه است و فرد باید با اراده آزاد خود عقلانیت بالقوه را بالفعل کند. بنابراین، هگل هم جوهر انسان را ضروری و عقلانی می‌داند و هم قائل به اراده آزاد در فرد است. به تعبیری از نظر او «ما آزاد زاده نشدیم؛ بلکه باید با مشارکت در سیستم آزاد بشویم».^{۴۹}

بنابراین، آزادی وابسته به ضرورت است؛ زیرا فرد تنها با تفسیر عقلانی قوانین سیستم آزاد است. از سویی دیگر، از آنجا که رابطه متقابلی میان آزادی با ضرورت برقرار است، ضرورت نیز به آزادی وابسته است؛ زیرا همچنان که گذشت، عقلانیت، تاریخی و در حال تکامل است. بنابراین، این ظهور بر اساس اقتضائات درک خودآگاهانه افراد پدیدار می‌شود یا به تعبیر دقیق‌تر، ظهور عقلانیت در قالب قوانین یک سیستم در دیالکتیک و تعاملی با خودآگاهی افراد است و نیازهای افراد در نحوه ظهور عقلانیت مؤثر است.

۲-۵- ارزیابی نظریه خودتعیین‌بخشی در پاسخ به مسئله آزادی فرد

پس از بررسی‌ای که از نظریه خودتعیین‌بخشی داشتیم، به نظر می‌رسد می‌توان با نگاهی روشن‌تر به ارزیابی این نظریه پرداخت و در باب موفقیت آن در پاسخ به پرسش از تنش میان آزادی فرد با ضرورت سیستم داوری کرد. آیا آزادی برحسب خودتعیین‌بخشی، می‌تواند آزادی فرد را به‌تمامه محقق کند؟

در پاسخ باید گفت، علیرغم اینکه به نظر می‌رسد عاملیت و آزادی فرد در نظریه خودتعیین‌بخشی نزد هگل با تعریف آن در جایگاه تفسیر به جای ایجاد، محدود شده و در مقایسه با عاملیت فرد نزد کانت منفعلانه‌تر است و البته به واقع هم تا حدودی این چنین است؛ اما با ویژگی‌هایی که درباره انحاء عمل افراد در سیستم برشمردیم، همچنین استدلال‌هایی که تلاش کردیم در راستای عدم سرکوب فرد ارائه دهیم، هگل عاملیت فرد را در چهارچوب مفهومی خود به رسمیت می‌شناسد و خروجی این نگاه هرگز به سرکوب یا انفعال محض فرد ختم نمی‌شود.

47. Rotenstreich, *from substance to subject*, 48.

48. Rotenstreich, *from substance to subject*, 47.

49. Lewis, *Beyond the Totalitarian*, 560.

بنابراین، اگرچه درک هگل از آزادی از برداشت‌های اولیه در اذهان ما فاصله دارد، اینگونه نیست که نتوان نام آن را آزادی گذاشت؛ زیرا در این تقریر عاملیت افراد با نقشی که در سیستم ایفا می‌کنند تا حدودی به رسمیت شناخته می‌شود. از همین رو، نقطه قوت این نظریه آشتی آزادی فرد با ضرورت سیستم است؛ درحالی که در کوشش برای حفظ عاملیت افراد تا حدود قابل توجهی موفق بوده است.

البته این داوری هرگز به معنای بی‌نقص بودن نظریه خودتعیین‌بخشی نیست. در این نظریه نیز ابهامات قابل تأملی وجود دارد. مثلاً، اگر همچنان که هگل بر آن است، آزادی به همراه خودآگاهی است و افراد به واسطه خودآگاهی در صورت‌بندی سیستم ایفای نقش می‌کنند، چگونه افراد مختلف با توانایی‌های متفاوت و سطوح مختلف درک و فهم می‌توانند به سطح مناسبی از خودآگاهی درباره قوانین سیستم برسند؟ و به عبارت دیگر، چگونه این فهم برای همه در دسترس است؟ و آموزش دولت چگونه می‌تواند افراد را عقلانی کند؟

اما فارغ از این ابهامات، روش دیالکتیکی هگل در نظریه خودتعیین‌بخشی و توجه او به نظریه قوه و فعل سبب شده است تا بتواند نقش همزمان اموری را که غیرقابل جمع می‌نمایند، همچون آزادی فرد با ضرورت سیستم در وابستگی متقابل تصویر کند و به میانجی عقلانیت، این دوگانه‌ها را آشتی دهد. به نظر می‌رسد، این موفقیت به نوآوری هگل در تبیین عقلانیت تاریخی و سیالی ارجاع دارد که این عقلانیت تاریخی را در دیالکتیک با افراد قرار می‌دهد و ضرورت تاریخی هگلی در مقایسه با ضرورت مطلق اسپینوزا و ضرورت پیشینی کانت در صورت حکم اخلاقی، قدمی رو به جلو محسوب می‌شود.

در نهایت با برشمردن تمام نقاط قوت نظریه خودتعیین‌بخشی نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که عاملیت افراد در نظریه هگلی محدودتر از عاملیت افراد در نظریه کانتی است؛ اما توجه به دو نکته بسیار مهم است:

۱. تحدید عاملیت افراد با اراده آزاد و خواست خود فرد صورت می‌گیرد؛ یعنی از منظر هگل، فرد آزاد کسی است که می‌فهمد برای تجربه راستین و حقیقی آزادی باید به نامتناهیّت اراده آزاد خود تعین و محدودیت بخشد و به تعبیری خودحدگذاری کند؛ درحالی که این خودحدگذاری در راستای اولویت‌بخشی به عقلانیت ذاتی خویشتن است که در وحدت با عقلانیت جمعی افراد قرار دارد. آنچه را هم که فرد کنار می‌گذارد امیال دل‌خواهانه و خودسرانه‌ای است که برخلاف

عقلانیت ذاتی خویشتن، هنجارها و قوانین سیستم اجتماعی است.

۲. هگل به‌وزان تحدید عاملیت افراد از اقتدار و حتمیتِ ضرورت سیستم می‌کاهد و این مهم را به واسطهٔ تاریخی و سیال کردنِ ضرورت عقلانی سیستم به انجام می‌رساند.

۳. پاسخ به برخی اشکالات

به نظر می‌رسد، هگل تنها یا دست‌کم از معدود فیلسوفانی در تاریخ فلسفه است که آراء او مورد نقد و حمله از سوی طیف وسیعی از فلاسفه قرار گرفته است و برداشت‌هایی گاه متضاد از آرای او شده است. به‌طوری‌که یک سنت قوی در نقد هگل وجود دارد مبنی بر اینکه در هگل چیزی بیش از یک وضعیت محافظه‌کارانه و طرفدار انقیاد فرد توسط دولت در کار نیست و نزد برخی از منتقدان، فلسفه سیاسی هگل تا آنجا که ممکن است با آرمان آزادی و مدارا دشمنی دارد.^{۵۰} این امر دلایل مختلفی دارد؛ شاید مهم‌ترین دلیل آن، موضع هگل است که در آن گرایش‌های مختلف بسیاری از جمله ایدئالیسم و عینیت‌گرایی، تاریخ‌گرایی و مطلق‌گرایی، مسیحیت و اومانیسم، نگاه لیبرال به جامعه مدنی و نگاه ارگانیک به دولت را گرد هم آورده و سعی در آشتی میان این دوگانه‌ها داشته است.^{۵۱} بنابراین، چنانچه مواضع هگل یک‌سویه و بدون توجه به روند دیالکتیکی آن نگریسته شود، استعداد بسیار زیادی دارد تا در معرض تفاسیر نادرست قرار گیرد. در ادامه می‌کوشیم دو اشکال مهم‌تر نسبت به بحث حاضر را صورت‌بندی کنیم و در ضمن پاسخ به آن، ابعاد و ثمرات بیشتری از پاسخ هگل به این مسئله را تبیین کنیم.

الف) نهادگرایی حداکثری

اشکال نهادگرایی قوی از هنریش (Dieter Henrich)، متوجه رابطه میان فرد با نهادهای سیستم اجتماعی است. او معتقد است هگل نظم نهادها و ساختارهای قانونی را به حدی مطلق کرده است که باری بر دوش فرد شده است. اراده فرد کاملاً مقید به نظم نهادها است و در مجموع، اراده افراد تنها تا آنجا توجیه می‌شود که منطبق بر نهادها باشد. توسعه روح عینی هگل کاملاً معطوف به توجیه مفهومی از دولت است که به فرد هیچ جایگاه حقوقی مستقلی را

50. Houlgate, *An Introduction to Hegel*, 182.

51. Robert Stern and Nicholas Walker, "Hegelianism," In *the Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward Craig (London; New York: Routledge, 1998), 280.

نمی‌دهد که بتواند خود را از حق دولت متمایز کند.^{۵۲}

پاسخ

این اشکال با ارجاع به اصول و پیش‌فرض‌هایی که در نظریه خودتعیین‌بخشی برشمردیم، قابل رفع است. در ادامه به سه مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

- فرد امری بیرون از سیستم نیست.
- وجود ذاتاً عقلانی فرد در یگانگی با عقلانیت قوانین سیستم قرار دارد.
- فرد به انحای مختلف در سیستم ایفای نقش می‌کند و به تعبیری، خود، بازیگر صحنه اجتماع است و از وجوه مختلفی به واسطه خودآگاهی‌اش در سیستم اجتماعی و نهادهای آن سهیم است.

به‌همین ترتیب، رابطه اراده فرد با نهادها و قوانین در سیستم اجتماعی نه به نحوی یک‌سویه، بلکه بر اساس رابطه‌ای متقابل است. به تعبیر دیگر، اینگونه نیست که سیستم هگلی یک واقعیت جدا، بیرونی و تحقق‌یافته باشد که بخواهد خود را بر افراد تحمیل کند؛ بلکه این سیستم حاصل اقتضائات و نیازهای افراد و نحوه خودآگاهی آنها است و عقلانیت آن به واسطه اعمال افراد در حال فعلیت‌یافتن است.

بخش دوم پاسخ به شواهدی برمی‌گردد که دالّ بر محدودیت قدرت دولت/نهادها و مشارکت افراد در آن است. یکی از این شواهد، تأکید هگل بر اهمیت واحدهای اجتماعی‌ای است که واسطه میان فرد و دولت هستند. به تعبیر تیلور درک هگل از جامعه مدنی و تقریر او از تفاوت اجتماعی ثابت می‌کند، دستگاه مشروع دولت تنها مرکز قدرت یا منشأ تعیین هویت در تقریر هگل از یک سیستم اجتماعی نیست.^{۵۳} مثلاً، هگل در نظریه طبقات یا قشرها معتقد است جامعه باید به سه طبقه مجزا تقسیم شود: طبقه کشاورزان یا رعایا، طبقه بازرگانان یا بورژوازی و طبقه کلی یا بوروکرات. این طبقات نه فقط نوع کار متفاوتی دارند؛ بلکه سبک‌های زندگی و در نتیجه ارزش‌های متفاوتی نیز دارند.^{۵۴} هگل این نابرابری را یک نابرابری اجتناب‌ناپذیر و طبیعی می‌داند که افراد می‌توانند با تکیه بر تلاش، گزینش و توانمندی

52. Benno Zabel, "The Institutional Turn in Hegel's Philosophy of Right: Towards a Conception of Freedom beyond Individualism and Collectivism," *Hegel Bulletin* 36 (May 2015): 89-90. doi:10.1017/hgl.2015.5.

53. Lewis, *Beyond the Totalitarian*, 558.

54. Charles Taylor, *Hegel* (New York: Cambridge University Press, 1975), 433.

خود، نقش اجتماعی، جایگاه و طبقه خود را تغییر دهند.^{۵۵}

در این میان نقش دولت این است که تضمین دهد همگان خواهند توانست از مزایا و آزادی‌های آن بهره‌مند شوند. البته وظیفه چاره‌جویی برای مشکلات تماماً به دوش دولت نیست. هگل به همان اندازه که معتقد است دولت باید بر بازار نظارت کند، از تفویض اقتدار بیش از اندازه به دولت نیز هراسان است. بنابراین، بر اساس بینش کثرت‌گرایانه خود، ایده اتحادیه را برای رفع مشکلات پیشنهاد می‌دهد. اتحادیه، متشکل از گروهی از مردم است که پیشه یا حرفه یکسانی دارند و دولت گرچه مستقل از آنها است؛ اما آنها را به رسمیت می‌شناسد. اتحادیه باید تمام اصنافی را که در پیشه یا حرفه خویش واجد صلاحیت هستند سازماندهی و حمایت کند. اتحادیه نماینده منافع فرد است و به نیازهای افراد سامان می‌دهد.^{۵۶} بنابراین، نظریه طبقات، اتحادیه و اصناف و به‌طور کلی سازوکار جامعه مدنی نشان می‌دهد هگل قدرت نهادها و سیستم اجتماعی را به شکلی متکثر و به وساطت گروه‌های مختلف درک می‌کند، نه به‌صورت یکپارچه و سرکوب‌گرایانه. این در حالی است که همچنان که گذشت، هگل نهادها را به‌عنوان امری جدا از نیازهای مردم نیز تلقی نمی‌کند.

ب) سرکوب فردیت به نفع سیستم

اشکال سرکوب فردیت از سوی کی‌یرکگور متوجه نوع رابطه فرد با سیستم است. کی‌یرکگور در تفکر خود به انسان و وجود انسانی به لحاظ جنبه‌های منحصر به فرد آن اهمیت می‌دهد. او برخلاف هگل که فرد را با «دیگری» تعریف می‌کند و سیستم اجتماعی را شرط آزادی فرد می‌داند؛ فرد را در تقابل با «دیگری» و در انزوا تعریف می‌کند و معتقد است ویژگی‌های منحصر به فرد افراد تنها بدین صورت حفظ می‌شود؛ زیرا روابط اجتماعی به‌جای شکل دادن به خود عینی، فردیت منحصر به فرد را ملغی می‌کنند. البته کی‌یرکگور منکر وجود اجتماعی فرد نیست؛ بلکه از این بابت به هگل نقد می‌کند که او به کلیت و وجود جمعی اولویت می‌دهد و آن را بر فرد ترجیح می‌دهد. این اولویت سبب می‌شود وجود منحصر به فرد در برابر سیستم سرکوب شود. کی‌یرکگور قاطعانه معتقد است فرد در جایگاه فرد، بالاتر از امر کلی است، در مقابل آن موجه است و زیر دست امر کلی نیست.^{۵۷}

۵۵. بیزر، هگل، ۳۹۲-۳۹۳.

۵۶. بیزر، هگل، ۳۹۷-۳۹۸.

57. Taylor, *Journeys to Selfhood*, 179-180.

پاسخ

اشکال کی‌یرکگور با تفسیری که از نظریه خودتعیین‌بخشی مبتنی بر وابستگی متقابل فرد با سیستم ارائه کردیم قابل رفع است؛ زیرا فرد وجودی جدا از سیستم ندارد و سیستم نیز محصول اعمال افراد است. بنابراین، هگل کل/سیستم را بر فرد اولویت نداده است. اساساً روش دیالکتیکی به جهت ترسیم رابطه‌ای از امور متضاد اتخاذ شده است که در نسبتی متقابل با یکدیگر در تعامل هستند. آزادی فرد با ضرورت کل یا سیستم نیز در همین رابطه متقابل با یکدیگر به میانجی عقلانیت قرار دارد. اراده فرد در یک پیش‌روند دیالکتیکی در سه دقیقه نامتعیین، متعیین و خودتعیین‌بخش به آشتی با ضرورت سیستم می‌رسد. این آشتی دوطرفه است. چنین نیست که تنها فرد به سیستم وابسته باشد؛ بلکه همچنان که گذشت، خودآگاهی فرد در صورت‌بندی سیستم، نقش دارد و سیستم نیز به فرد وابسته است.

در مجموع، به نظر می‌رسد بر اساس نظریه خودتعیین‌بخشی نه‌تنها وجوه منحصر به فرد افراد در حدودی قابل اعتنا حفظ می‌شود؛ بلکه میان فرد با سیستم آشتی برقرار می‌شود. درحالی‌که با نظریه کی‌یرکگور، ما همچنان در نزاع فرد و سیستم/کل ایستاده‌ایم و با اولویت فرد، کل را سرکوب می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین ثمرات نظریه هگل واقع‌گرایانه‌بودن آن است. ما با نگاه کی‌یرکگور نمی‌توانیم یک اجتماع بر مدار نظم و قانون داشته باشیم و همه‌چیز در تکراری بی‌پایان رها شده و آزادی مطلق افراد نیز اتفاقاً به سرکوبی علیه همدیگر بدل می‌شود؛ چراکه آزادی کی‌یرکگور به تعبیر هگل در دقیقه ابتدایی آزادی، یک آزادی مطلق و انتزاعی است؛ اما با نگاه هگل، سیستم ضامن حفظ آزادی افراد است؛ درحالی‌که با به رسمیت شناختن افراد به عنصری سرکوبگر علیه آنها نیز بدل نمی‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد، اگرچه انتقاد کی‌یرکگور بر اساس تفاسیر تمامیت‌خواهانه از فلسفه هگل صحیح است؛ بر اساس تفسیری که کوشیدیم در این مقاله ارائه دهیم، وارد نیست و با این نگاه، نظریه کی‌یرکگور نسبت به نگاه هگل یک حرکت رو به عقب به نظر می‌رسد.

۴. نتیجه

نتایجی که به‌طور مختصر از مجموعه براهین در بخش اول این مقاله به دست آمد، مشتمل بر موارد زیر است:

- آزادی فرد برحسب خودتعیین بخشی به دست می آید.
- بر اساس نظریه خودتعیین بخشی، آزادی تنها به میانجی «دیگری» محقق می شود.
- فرد هگلی فردی است که نه تنها در مقابل «دیگری»/سیستم نیست؛ بلکه وجود او با سیستم تکمیل می شود؛ زیرا وجود ذاتی فرد با سیستم به میانجی عقلانیت متحد است.
- انتخاب فرد به معنای تفسیر است و حدود مشخصی دارد به نحوی که تنها در درون سیستم رخ می دهد و نمی تواند هر انتخابی باشد؛ بلکه تنها انتخابی را شامل می شود که بر اساس خودآگاهی و عقلانیت اتخاذ بشود و فرد با آن این همان باشد.
- فرد در سیستم ارگانستی نقشی فعال دارد و در قالب اصل ایجاد آن، در حفظ، خودآگاهی سیستم و دگرگونی آن ایفای نقش می کند.
- هگل در نهایت، به مسئله تنش میان آزادی فرد با ضرورت سیستم به میانجی عقلانیت در روش دیالکتیکی مبتنی بر وابستگی متقابل آزادی فرد با ضرورت سیستم پاسخ می دهد.
- در بخش دوم مقاله نیز به برخی از اشکالات پاسخ دادیم. اشکال هنریش، از طریق عدم انفکاک فرد و سیستم و رابطه وابستگی متقابل آنها رفع شد و اشکال کی پرگور نیز از طریق رابطه وابستگی متقابل فرد با سیستم و عدم اولویت سیستم/کل بر فرد پاسخ داده شد.
- در نهایت بر اساس تحلیلی که از نظریه خودتعیین بخشی انجام دادیم، نشان دادیم که هگل به آزادی افراد توجه دارد و با جمع فرد با سیستم، از آزادی افراد به وسیله سیستم اجتماعی محافظت می کند. بنابراین، نگاه هگل به آزادی نه یک آزادی مطلق، بلکه یک آزادی در چهارچوب معنا دار عقلانیت است. از همین رو، به نظر می رسد مطابق این تفسیر، هگل توانسته به نحوی قابل اعتنا به مسئله آزادی فرد برحسب خودتعیین بخشی پاسخ دهد و امکانی را فراهم کند تا با حفظ نظم موجود در چهارچوب یک سیستم، آزادی افراد حفظ شود.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- بیزر، فردریک. هگل. ترجمه مسعود حسینی. تهران: ققنوس، ۱۴۰۰.
- پلامناتز، جان. شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
- پیین، رابرت بی. ایدئالیسم هگل خشنودی‌های خودآگاهی. ترجمه سید مسعود حسینی. تهران: کرگدن، ۱۳۹۸.
- رز، دیوید. راهنمای خواندن عناصر فلسفه حق هگل. ترجمه سید احمد موسوی خوئینی. تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۸.
- هگل، گ. و. عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: شفیعی، ۱۳۷۹.

ب- منابع لاتین:

- Beiser, Frederick C. "Hegel, A Non-Metaphysician? A Polemic Review of H T Engelhardt and Terry Pinkard (eds), *Hegel Reconsidered*." *Hegel Bulletin* 16, no. 32 (Autumn/Winter 1995): 1 – 13. DOI: <https://doi.org/10.1017/S0263523200005504>.
- Farrell, Frank B. *How Theology Shaped Twentieth-Century Philosophy*. New York: Cambridge University, 2019.
- Franco, Paul. "Hegel and Liberalism." *The Review of Politics* 59, no. 4 (1997): 831–860. doi:10.1017/S0034670500028345.
- Franco, Paul. *Hegel's Philosophy of Freedom*. New Haven and London: Yale University Press, 1999.
- Hegel, G. W. F. *Elements of the Philosophy of Right*. Translated by H. B. Nisbet, edited by Allen W. Wood. New York: Cambridge University Press, 1991.
- Houlgate, Stephen. *An Introduction to Hegel: Freedom, Truth and History*. Oxford: Blackwell, 2005.
- James, David. "Subjective Freedom and Necessity in Hegel's Philosophy of Right." *Theoria: A Journal of Social and Political Theory* 59, no. 131 (JUNE 2012): 41-63. <https://doi.org/10.3167/th.2012.5913104>.
- Kant, Immanuel. *Critique of Pure Reason*. Translated by Norman Kemp Smith. London: Macmillan, 2007.
- Lewis, Thomas A. "Beyond the Totalitarian: Ethics and the Philosophy of Religion in

- Recent Hegel Scholarship.” *Religion Compass* 2 (July 2008): 556-574.
<https://doi.org/10.1111/j.1749-8171.2008.00077.x>.
- Neuhouser, Frederick. “Hegel’s Social Philosophy.” In *The Cambridge Companion to Hegel and Nineteenth-Century Philosophy*, edited by Frederick C. Beiser, 230-252. New York: Cambridge University Press, 2008.
- Pippin, Robert B. *Hegel’s Practical Philosophy: Rational Agency as Ethical Life*. New York: Cambridge University Press, 2008.
- Quadrio, Philip A. “Hegel’s Relational Organicism: The Mediation of Individualism and Holism.” *Critical Horizons* 13 (2012): 317-336.
<https://doi.org/10.1558/crit.v13i3.317>.
- Rotenstreich, Nathan. *From substance to subject: studies in Hegel*. Springer Science & Business Media, 2012.
- Schacht, Richard. “Hegel on Freedom.” In *Hegel: A Collection of Critical Essays*, edited by Alasdair C. MacIntyre, 289-328. Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1976.
- Sedgwick, Sally. “The State as Organism: The Metaphysical Basis of Hegel’s Philosophy of Right.” *The Southern Journal of Philosophy* 39 (Spring 2001): 171-188. <https://doi.org/10.1111/j.2041-6962.2001.tb01850.x>.
- Stern, Robert, and Nicholas Walker. “Hegelianism.” In *the Routledge Encyclopedia of Philosophy*, edited by Edward Craig, 280-302. London and New York: Routledge, 1998.
- Taylor, Charles. *Hegel*. New York: Cambridge University Press, 1975.
- Taylor, Mark C. *Journeys to Selfhood: Hegel and Kierkegaard*. New York: Fordham University Press, 2000.
- Wood, Allen W. *Hegel’s Ethical Thought*. New York: Cambridge University, 1990.
- Zabel, Benno. “The Institutional Turn in Hegel’s Philosophy of Right: Towards a Conception of Freedom beyond Individualism and Collectivism.” *Hegel Bulletin* 36 (May 2015): 80-104. doi:10.1017/hgl.2015.5.